

# اسف برای سینما

برخی از نمایش های اجرا شده در سال های ۸۸ و ۸۹

چاپ شده در : روزنامه شرق

زمان انتشار : آذر ماه ۱۳۸۹

از زمان تغییرات مدیریتی مرکز هنرهای نمایشی و تئاتر شهر چند ماه و از مقطع فعالیت اجرایی دو سالن تماشاخانه ایرانشهر با مدیریت کنونی خانه هنرمندان، نزدیک به یک سال می گذرد. میزان شلوغی تالارهای اجرای نمایش در اغلب کارها از حیث اقبال عمومی و رونق در جذب مخاطب و میزان تونج و گونه گونی کارهایی که روی صحنه می روند از حیث غنا و جذابیت مضمونی و ساختاری و کیفی از سوی دیگر، تئاتر را در این دوران به جایگاهی رسانده که با تمامی کاستی های کلی همچون کمبود سالن و مشکلات اجتناب ناپذیر دیگر، حالا دیگر باید از شکل گیری یک دوره با اهمیت در تئاتر سال های اخیر خبر داد و مشتاقانه منتظر تداوم این سیر و اوج های و عطف های بعدی اش بود. این دورانی است که نوآوری های نامتعارف در فرم و حرکات (کالیگولا، سگ- سکوت، شهر بدون آسمان، هملت- ماشین)، متون و طراحی های اجرایی نزدیک تر به فهم و پسند عموم (پروفسور بوبوس، جن گیر، منهای دو)، کارهایی با ویژگی های اجتماعی- سیاسی معاصر و بسیار باایده و خوش فکر (همه ی فرزندان خانم آغا، نوشتن در تاریکی)، متون کلاسیک شده خارجی با اجراهای استاندارد (به خاطر یک مشت روبل، گالیله، رویای هالیوود)، کارهایی با متمرکز شدن بر روابط و مناسبات جاری جوانان و گیر و گرفت های زناشویی خانواده های طبقه متوسط جامعه معاصر (واوها و ویرگول ها، پاره های ساده) و تجربه های بسیار خاص در دست و پنجه نرم کردن با متن پیچیده و روایت ذهنی و میزانشن های بس دشوار و چندگانه که اتفاقاً توسط کارگردانانی در اوایل مسیر حرفه ای شان به اجرا درآمد (۱۱:۱۱ و تور عروس)، همه و همه در دل مجموعه کارهایی که عنوان کلی تئاتر این دوره را می توان بر آن نهاد، دیده و یافته می شوند. فارغ از تفکیک نتایج فعالیت های مدیریت این یا آن سالن که به نظرم بحث های درون گروهی است و برای تماشاگر جدی و پیگیر نمایش تفاوتی ندارد که در کدام سالن و طی چه رقابتی با مجموعه یا تالاری دیگر به تماشای اثری می نشیند، می توان حالا و بعد از این مدت گفت که در وجوه مختلفی، کارنامه تئاتر به

شکلی بسیار محسوس و با تفاوتی بسیار فاحش، پذیرفتنی تر از سینمای کنونی ما و آشفته بازار اکران و توزیع و نمایش فیلم در آن است. وقتی فیلم های ویدئویی سوپرمارکتی در حال عرضه و پوستر کله های شبه کمترین های شان را با خنده های دندان نمای نازیبایی در پیاده رو ها می بینیم، وقتی در دو اکران مفصل و پیاپی با بیش از ده فیلم، تنها نمونه کاملاً قابل دفاع روی پرده فیلم لطفاً مزاحم نشوید است، وقتی خود بنیاد سینمایی فارابی میان دو محصول همزمان روی اکرانش تمام حجه تبلیغاتی اش را به شکلی افراطی بر فیلمی چون ملک سلیمان متمرکز می کند که تمامی صحنه های اکشن آن موجبات واکنش توأم با تفریح و تفریح مخاطب را در پی می آورد و از تبلیغ درست برای فانتزی کودکانه دلپذیری چون نخودی که متعلق به خودش هم هست، غافل می شود و عملاً دست به انتخاب غلط می زند، وقتی مدیریت کلان سینمای کشور تا پیش از اقدام به تولید فیلمی که روشن است عوارض جانبی خواهد داشت، همه وجوه را به درستی نمی سنجد و ناچار می شود بارها حرف عوض کند، دیگر همچو منی چگونه می تواند افتخار کند که به این سینما وصل، در آن فعال و از آن بهره مند باشد؟ و اگر از این دلزدگی به تصمیمی در ابعاد بخشیدن عطایش به لقایش نرسد و همچنان نگران و دلواپس این سینما و امیدوار به اتفاقات مستقل و خلاقیت های فردی جاری در گوشه و کناره های از آن باشد، تا چه حد باید با دیدن این ممیزی و گونه گونی معقول تر در تئاتر و قیاس ناگزیر آن با حال و روز این سینما، حرص و حسرت بخورد؟